

شعر و شاعری رودکی^۱

سخنرانی و تحریر آقای بدیع الزمان فروزانه
استاد دانشکده ادبیات

والاحضر تا، حضار محترم، برای بنده نهایت افتخار است که درین مجلس عالی و بشکوه درباره یکی از بزرگترین شعرای زبان فارسی سخن بگویم و نکته‌ی بی چند بعرض برسانم .

موضوعی که درباره آن سخن خواهم گفت «شعر و شاعری رودکی» است، در این بحث پایه کار خود را بر اساس اشعاری که از استاد رودکی در چند مأخذ از ماخذ قدیم نقل شده و مجموعاً به پانصد و پنجاه بیت بالغ میشود قرار داده‌ام، و آنها عبارتند از: فرهنگ لغات فرس از اسدی طوسی، تاریخ سیستان، تاریخ بیهقی، ترجمان البلاغه، حدائق السحر، تحفة الملوك، لباب الالباب، المعجم .

این اشعار که در ماخذ مذکور می‌بینیم از انواع مختلف شعر (مدح، غزل، وصف، حکمت و غیر آن) است و ترتیب تاریخی آنها نه در آن مأخذ و نه در جای دیگر بچشم نمی‌خورد، ولی بنده از روی قرائن و شواهد تاریخی قسمتی از آنها را بحسب تقدم و تاخر زمانی مرتب ساختم .

گمان می‌کنم قدیمترین آنها بحسب تاریخ مرثیاتی است که استاد در مرثیة ابوالحسن محمد بن محمد مرادی از شعراء ذواللسانین مذکور در یتیمه الدهر (طبع دمشق، ج ۴، ص ۱۳-۱۲) بنظم آورده و آن مرثیه در لباب الالباب، طبع لیدن، ج ۲، ص ۸، مذکور است .

۱- این خطابه در روز جشن رودکی پس از سخنرانی جناب آقای دکتر فرهاد ایراد شده و قاعدهٔ باید از صفحه ۲۱ به بعد بچاپ رسیده باشد . ولی چون استاد دانشمند وقتی متن آنرا بدفتر مجله ارسال داشتند که سخنرانی‌ها و مقالات دیگر بچاپ رسیده بود، در اینجا بچاپ رسید .

مرد مرادی نه همانا که مرد
جان گرامی بپدر باز داد
مرگ چنانم خواهی نه کار بست خرد
کالبد تیره بمادر سپرد
زیرا بناب گفته و نقل ثعالبی ابوالحسن مرادی ابوجعفر صعلوک را مرثیت گفته
و نیز جیهانی وزیر وقتی که ابوالحسن مرادی مشرف بموت بود کفنی از برایش فرستاد
و او این قطعه را در تشکر از عنایت جیهانی سرود

کسانی بنوجیهان حیاً و میتاً فأحییبت آثاراً لهم آخر الزمن
فأول بر منهم کان خلعاً و آخر بر منهم صارلی کفن

اکنون گوئیم که ابوجعفر صعلوک از رجال و امراء عهد صفاری بوده و در دستگاه
عمر و بن اللیث (۲۸۷-۲۶۵) حشمتی داشته و هموست که بنقل گردیزی در زین الاخبار
(چاپ برلین ص ۲۸) احمد بن سهل راشفاعت کرد و عمر و بن اللیث احمد را بدو بخشید
و پس از گرفتاری عمرو بسامانیان پیوست و مناصب از جمنند یافت چنانکه احمد بن
اسماعیل او را امارت ری داد، سال ۲۹۶ (زین الاخبار ص ۲۲) ، و امیر نصر بن احمد وی
را با عده بی از امراء مشهور بجنگ لیلی بن نعمان فرستاد (ابن الاثیر حوادث ۳۰۹) و ازین
سال بیعد نام او در حوادث روزگار سامانیان بهیچ روی دیده نمیشود و ظاهر آدرهمین
سال یا کمی بعد از آن وفات یافته. و بهر حال مسلم می شود که ابوالحسن مرادی تا این
سال در قید حیات بود ماست. و مقصود از جیهانی (بدلیل انصراف مطلق بفرد اعرف و
اشهر) با احتمال هر چه قویتر ابو عبدالله محمد بن احمد بن نصر جیهانی است که وزیر
احمد بن اسماعیل (بقیمه الدهر، ج ۴، ص ۳) و پسرش نصر بن احمد بود (زین الاخبار،
ص ۲۵) و کار امارت بر نصر راست آورد و او تا سال ۳۰۹ شغل وزارت داشت. و این نکته
مستفاد است از گفته احمد بن فضالان بن عباس بن راشد در رساله بی که موضوع آن وصف
سفر اوست از بغداد بخراسان و ماوراءالنهر، و نسخه اصل آن در کتابخانه آستان قدس
رضوی و نسخه عکسی آن در کتابخانه ملی محفوظ است و اینست گفته او: فرحلنا من
مدینه السلام یوم الخمیس لاحد عشرة لیلۃ خلت من صفر سنة تسع و ثلثمائة ... و سرنا

مجددین حتی قدمنا نيسابور وقد قتل لیلی بن نعمان فاصبنابها حمويه کوسا (کوسه ظ) صاحب جيش خراسان... ثم دخلنا بخارا وصرنا الى الجيهاني وهو كاتب امير خراسان وهو يدعى بخراسان الشيخ العميد فتقدم باخذ دارلنا و اقام لنا رجلا يقضى حوائجنا و يزيع علمنا في كل ما نريد واقمنا اياما ثم استأذن لنا علي نصر بن احمد .

و چون لیلی بن نعمان بنص ابن الاثير در ربیع الاول سال ۳۰۹ بقتل رسیده (ابن الاثير حوادث ۳۰۹)، پس ابن فضلان در ماه ربیع الاول آنسال بنیشابور وارد شده و چندی بعد از آن ببخارا رفته و ابو عبدالله جیهانی را ملاقات کرده است و ازین تاریخ بمعد نام جیهانی در حوادث روزگار نصر بن احمد دیده نمیشود، و نام ابو الفضل محمد بن عبدالله بلعمی وزیر دیگری مذکور است که بگفته سمعانی ابوسهل محمد بن سلیمان صعلوکی (متوفی ۳۶۹) بسال ۳۱۷ در مجلس او مناظره کرده و بنا بر این جیهانی درین تاریخ وزیر نبوده و با احتمال قوی حیات هم نداشته و ازینرو ممکن است این نتیجه بدست آید که ابو الحسن مرادی هم در فاصله سالهای ۳۰۹ و ۳۱۷ رخت از جهان بر بسته است .

بعد از این قطعه می توان گفت که رودکی این قصیده را:

بوی جوی مولیان آید همی باد یار مهربان آید همی

بنظم آورده است . چنانکه میدانیم مطابق روایت نظامی عروضی ، وقتی امیر نصر بهرات آمد و مدت چهار سال در آن شهر رحل اقامت افکند و امرا مایل بمراجعت بخارا بودند و کس ازین معنی با امیر نصر سخن نتوانستی گفت ، بناچار استاد رودکی را بچاره گری برانگیختند و او صبحگاهی که امیر سماع میکرد و باد میخورد، در آمد و این قصیده را بر خواند و امیر نصر بر اسب نوبت نشست و عازم بخارا شد .

در سال ۱۳۰۸ بنده در انجمن ادبی ایران که بتهمد و سرپرستی مرحوم محمد هاشم میرزا افسر تشکیل میشد ، خطابه یی راجع بزندگان و آثار رودکی ایراد کردم و در آن وقت صحت این واقعه را در محل شك و شبهت می شناختم ، چه امیر نصر در مسافرتهایی که بخراسان نموده ، بنا بنقل معین الدین اسفزاری در روضات الجنات

تنها يك روز در هرات اقامت کرده است. اما اکنون میخواهم اشتباه سابق خود را تصحیح کنم؛ زیرا راهی بالنسبه صحیح برای رفع این شبهه بدست آورده ام و تصور می کنم با اندکی انماض و مسامحه می توانیم بگوییم که این اشعار در فاصله سالهای ۳۱۷ و ۳۲۰ که نصر بن احمد و سپاه ماوراءالنهر و خراسان بسبب خروج ابو زکریا یحیی و ابو صالح منصور و ابواسحاق ابراهیم برادران نصر بروی مرتباً در بلاد خراسان و ماوراءالنهر در تاخت و تاز و تعقیب مخالفان بودند؛ سروده شده است.

زیرا بطوری که ملاحظه میشود این مدت نزدیک چهار سال است و امکان دارد که بسبب مسافرت های متوالی سیاه سامانی و رجال حکومت و دربار کوفته شده و بیدار شهر و خاندان خود اشتیاق بهم رسانیده و امیر را که شاید برای نظم امور خراسان پس از رفع غائله بازم بخیال اقامت خراسان بوده بوسیله اشعار دل انگیز استاد ما ب فکر قصور و باغ های بخارا و جوی مولیان و آسایشی که بالطبع از برای او در آنجا بهتر میسر می شده انداخته باشند.

چنانکه از اشعار رودکی صریحاً معلوم میشود، وی بخراسان سفر کرده و ذکر سرخس در بیت ذیل:

یوپک دیدم بحوالی سرخس بانگ بر برده بابراندر

و یاد استاد از دیهی که در راه نشابور دیده است:

در راه نشابور دهی دیدم بس خوب انگشبه اوران عدد بودونه مره

و اینکه شیخ عطار در داستان دختر کعب از مسافرت رودکی ببلخ بادمی کند،

(الهی نامه، طبع استانبول ۳۵۲-۳۳۰) شاهد سخن ما تواند بود.

ناگفته نماند که شیخ عطار در این داستان از جنگ حارث برادر دختر کعب

باسپاهی که ببلخ ناختم آورده بودند، سخن میراند و پس از آن ملاقات رودکی را با

دختر کعب بیان می کند. و شاید بتوان فرض کرد که مقصود از این هجوم و مدافعه

جنگ محمد بن مظفر سالار خراسان با منصور بن قرائتکین باشد که هنگام خروج

برادران امیر نصر در بلخ اتفاق افتاد و شکست منصور بن قرائتکین پایان یافت کدناچار

حارث در جزوی یکی ازین دوسپاه (وبقرینه مسافرت او پس از این واقعه ببخارا) بهمراهی محمد بن المظفر حرب کرده و از گفته عطار می توان نتیجه گرفت که مسافرت رودکی ببانج و سائر نقاط خراسان نیز در فاصله سالهای ۳۱۷ و ۳۲۰ صورت گرفته است. اما اینکه رودکی این قصیده را در هرات ساخته مسلم نیست.

درباره انتساب این قصیده بمعزی که جامی در بهارستان می گوید هم شك نداریم که سخنی نادرست است. زیرا سلطان سنجر بر بخارا دست نداشته و پایتخت او شهر مرو بوده و از این اشعار واضحاً معلوم میشود که درباره کسی گفته شده که مقرش بخارا بوده است. و این نیز روشنست که سامانیان ببخارا علاقه وافر داشته اند و از هجو آن شهر رنج می بردند؛ چنانکه ثعالبی در ضمن حال ابوالطیب طاهری این مسأله را یادآوری می کند (یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۷).

و دور نیست که قطعه ذیل :

اندی که امیر ما باز آمد پیروز مرگ از پس دیدنش روا باشد و شاید
می گفت همی حاسد کو باز نیاید باز آمد تا هر شفکی ژاژ نخاید

که در لغت فرس نقل شده هم در بازگشت امیر نصر از این سفر ببخارا سروده شده باشد. زیرا در این هنگام اوضاع خراسان و ماوراء النهر هر چه آشفته تر بود و آشفتگی چند سال کشید و جای آن داشت که یاوره گویان و بدسگالان در آرزوی نیامدن امیر بسربزند و توقع زوال دولت او داشته باشند. و بنابراین حدس (اگر پذیرفته شود) قطعه مذکور در سال ۳۲۰ و پس از بازگشت امیر نصر از نیشابور ببخارا بنظم آمده است.

رودکی باحتمال قوی تر قصیده:

ما درمی را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد بزندان
را بعد ازین قطعه و میانه سالهای ۳۲۴ - ۳۲۲ بنظم آورده است. و دلیل آن روایتی است که مؤلف تاریخ سیستان (طبع طهران، ص ۳۱۷-۳۱۵) در سبب انشاء این قصیده نقل می کند که خلاصه اش اینست :

امیر ابو جعفر احمد بن محمد ملک سیستان (۳۵۲-۳۱۱) رسوای سوی ماکان فرستاد بمیانۀ زرد، رسول نزد ماکان شد و ماکان او را بنواخت. آخر شبی شراب خورد فرمان داد تاریخش وی بستر دهند. فردا بهشیاری پشیمانی خورد و رسول را خلعتها داد و مالها و عذرها خواست. رسول بسیستان باز آمد و جاسوس امیر با جعفر را آگاه کرده بود. امیر هزار سوار ساخت و نگفت که همی کجا روم و پانصد جمازه و پانصد مرد پیاده بر نشان دو بیابان کرمان برگرفت، مردمان گفتند مگر سوی کفجان خواهد شد. هیچکس را خبر نبود تا شبی خون کرد بری و ماکان را برگرفت و بسیستان آورد و خزینده و مال او برگرفت و هزار اسب نازی و پانصد شتر آورد و از هزار هزار درم برگرفت پس بنواخت و باز بمستی برو خویش را متغیر گردانید و بفرمود تاریخش بستر دهند و باز عذرها خواست و نیکو همی داشت تاریخش بر آمد آنگاه خلعت داد و باز گردانید.

این خبر بمجلس امیر خراسان بگفتند یکروز شراب میخورد گفت ما را همه نعمتی هست اما بایستی که امیر با جعفر را بدیدیم، اکنون که نیست باری یاد او گیریم. یاد وی گرفت و بخورد و همه بزرگان خراسان نوش کردند و رود کی این شعر اندرین معنی بگفته بود بفرستاد.

اکنون گوئیم که ماکان در سال ۳۱۰ والی استرآباد شد و تا سال ۳۱۶ در حدود مازندران اقامت داشت و درین سال بود که محمد بن علی صعلوک والی ری حسن داعی و ماکان را بدانجا خواست و ری را بآندو تسلیم نمود. و در همین سال پس از جنگی که با اسفازین شرویه کرد بطبرستان رفت، و باز بری آمد و از آنجا باز بطبرستان رفت و اقامت گزید و در همین سال بدعوت اسفازن ابیهق رفت و در حربی که میان او و شمشگیر بوقوع پیوست، طبرستان و جرجان را از دست داد و بنیشابور رفت و مطیع نصر بن احمد شد و در سال ۳۱۷ ولایت نیشابور یافت و در حدود سال ۳۲۰ باز جرجان رفت.

در سال ۳۲۲ ماکان از طرف نصر بن احمد بامارت کرمان برگزیده شد و باز در سال ۳۲۳ بامر نصر بن احمد از راه کویر تا دامغان پیش رفت و پس از شکستی که از بانجین دیلمی بدورسید، بنیشابور باز گشت و اواخر همان سال امارت نیشابور بدو دادند.

ماکان پس از مرگ بانجین دیلمی (۳۲۴) جرجان را بتصرف گرفت و بر سامانیان خروج کرد و بر نسا و بروجمله برد. ولی از ترس سپاه خراسان بازگشت (رمضان سنه ۳۲۴) و از این تاریخ در جرجان و طبرستان مقیم بود تا وقتیکه در سال ۳۲۹ بقتل رسید (در جنگی که میان وشمگیر و ابوعلی چغانی درری واقع گردید).

و بی گمان این واقعه (گرفتاری ماکان بدست ابا جعفر) در فاصله ۳۱۶-۳۱۱ اتفاق نیفتاده، چه بنص تاریخ سیستان در این مدت پادشاهی امیر ابو جعفر هنوز استقرار نیافته بود، و بالطبع نمی توانست از مملکت خود بخارج تاختن برد. و تصور آنکه امیر ابو جعفر برری تاخته و ماکان را با خود بسیستان برده باشد هم امری بحسب عادت محالست. زیرا بردن لشکری چنان که صاحب تاریخ سیستان می گوید از راه کویر مرکزی تاری امری بسیار سخت و دشوار بوده و عدم اطلاع امراء اطراف و ماکان از چنین تاختنی بنظر نامعقول می نماید. و نیز ورود امیر ابو جعفر بری که ام البلاد و مرکز شهرهای غربی ایران بوده و بردن امیری مانند ماکان بسیستان بی آنکه مردم ری مقاومتی کنند، امریست عجیب که می بایست بسبب غرابت بر سر زبانها بیفتد و مورخین و اصحاب اخبار نقل و ضبط کنند، در صورتی که هیچ يك از مورخین بدین حادثه شگفت بهیچ روی اشاره ننموده اند و بنابر این با احتمال هر چه قویتر باید واقعه مذکور در فاصله سالهای ۳۲۴-۳۲۲ که ماکان امارت کرمان داشته و شاید هنگام مسافرت از کرمان بدامغان (از راه کویر) روی داده و در اثناء عبور از راه بیابان و حدود سیستان امیر ابو جعفر بر روی شبیخون زده و با خود برده است.

و مؤید ادعای ما آنست که مؤلف تاریخ سیستان این مطلب را بعد از حوادث سال ۳۲۱ نقل می کند که در آن هنگام ماکان درری نبوده، و شاید اصل عبارت تاریخ سیستان چنین بوده است: «تاشبیخون کرد بروی و ماکان را بگرفت» بجای «تاشبیخون کرد بری و ماکان را بگرفت». و از مقدمه عبارت نیز پیداست که امیر ابو جعفر راه بیابان کرمان در پیش گرفته و ممتنع بوده است که سرازری برون آورد مگر آنکه راه را بگرداند که در تاریخ سیستان چنین مطلبی مذکور نیست. و از این مقدمات مسلم میگردد

که استاد رودکی قصیده یاد کرده رامیانۀ سالهای ۳۲۴-۳۲۲ سروده است .
 بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که علاوه بر نصربح رودکی بدرجه فضل‌ودانش
 ومقامات علمی امیرابوجعفر، از طرق دیگر نیز اسنادی بدست هست که تبخرو قوبدستی
 او را در علوم اسلامی وحکمت یونان ثابت می‌کند و از همه مهمتر شهادت دو تن از
 معاصرین اوست: نخست ابودلف مسعر بن مهلهل که بوقت مراجعت از سفر چین بر
 سیستان گذر کرده وامیرابو جعفر را ملاقات کرده و درباره او چنین نوشته است :
 «رکان صاحب سجستان فی وقت موافاتی ایاها ابو جعفر محمد بن احمد بن اللیث
 وأمه بانویه اخت یعقوب بن اللیث، وهورجل فیلسوف حکیم سمح کریم» (رسالۀ ابودلف
 نسخه عکسی متعلق بکتابخانه ملی).

ودیگر ابو حیان توحیدی که در کتاب الأمتاع والمؤانسة (طبع مصر، ج ۱، ص
 ۱۳) در ضمن بیان و شرح درجه معلومات ابوسعید سیرافی از نجات و ادب معروف نیمه
 اول قرن چهارم (متوفی ۳۶۸) چنین می‌گوید :

«و کتب الیه (ای ابی سعید السیرافی) ابو جعفر ملک سجستان علی ید شیخنا ابی
 سلیمان کتابا یخاطبه فیہ بالشیخ الفرد، سألہ عن سبعین مسألة فی القرآن و مائة کمة
 فی العربیة و ثلاثمائة بیت من الشعر هکذا حدّثنی بها ابو سلیمان و اربعین مسألة فی الاحکام
 و ثلاثین مسألة فی الاصول علی طریق المتکلمین». مطالعات فریبگی
 پس از این قصیده بحسب ترتیب تاریخی قطعه‌ای که استاد در مرک ابوالحسن
 شهید بن حسین بلخی گفته قرار دارد :

کاروان شهید رفت از پیش و ان مارفته گیر و می‌اندیش
 از شمار دو چشم بکتن کم وز شمار خرد هزاران بیش

و چون شهید مطابق نقل شاهد صادق بسال ۳۲۵ در گذشته پس تاریخ انشاء
 این مرثیت نیز معلوم است .

وظاهرأ نزدیک بدین تاریخ و در فاصله سالهای ۳۲۶-۳۲۳ رودکی کلبله و دمنه
 را بنظم در آورده است، و این تاریخ مستنبط است از روایت ذیل که شیخ بهایی در

کشکول^۱ نقل می کند .

«ابان بن عبد الحمید بن لاحق البصری الشاعر المطبوع عمل لیحیی بن خالد بن برمک کتاب کليلة و دمنه فی اربعة عشر الاف بیت فی ثلاثة اشهر . فاعطاه دنانیر علی عدتها واعطاه الفضل خمسة الاف دینار .

و همچنین رودکی در سنه ۳۳۰ و اند کليلة و دمنه را باسم امیر نصر سامانی در دوازده هزار بیت بنظم در آورد و صله وافر یافت « (کشکول ، طبع طهران ۱۳۲۱ قمری ، ص ۴۵۵) و چون محقق است که رودکی در سال ۳۲۹ وفات یافته پس تاریخ فوق غلط چاپی و صحیح آن ۳۲۰ و اند است .

از طرف دیگر مطابق نص فردوسی در شاهنامه ، رودکی کليلة و دمنه را بتشویق ابوالفضل بلعمی منظوم کرده و او در سال ۳۲۶ از وزارت معزول شده و بنا بر این نظم کليلة و دمنه از سال مذکور مؤخر نتواند بود . و چون «اند» عددی است مبهم که از سه تانه یا از سه تاده را شامل میشود ، پس تاریخ نظم آن را مقدم بر سال ۳۲۳ نیز فرض نتوان کرد . و ازینرو می توان گفت که کليلة و دمنه را استاد رودکی میان سه سالهای ۳۲۳-۳۲۶ برشته نظم کشیده است .

استاد رودکی در اواخر عمر و ظاهراً پس از تاریخخی که ازین پیش ذکر کردیم قصیده ذیل را گفته است :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لابل چراغ تابان بود

زیرا درین قصیده اشاره می کند بعطای امیر نصر که چهل هزار درم بوده و پنج هزار درم که امیر ماکان بدو بخشیده و ما میدانیم که امیر ماکان میان سه سالهای ۳۲۴-۳۱۷ در خدمت سامانیان بوده و استاد این قصیده را در روز گارپیری و نومیدی سروده ، پس این قصیده مسلماً پیش از سال ۳۱۷ بنظم نیامده و بقویترین احتمال پس از عزل ابوالفضل بلعمی که حامی وی بود ، سروده شده است .

۱- این سند را مرحوم عباس اقبال بدین ضعیف یادآوری کرد (روانش شادباد) .

واگر روایت ذیل را در شعر عنصری:

چهل هزار درم رود کی ز مهتر خویش

بیافته است بنظم کلیده در کشور

باور کنیم آن نیز قریندی خواهد بود بر اینکه نظم این قصیده بعد از سال ۳۲۶

صورت پذیرفته است.

از جمله قصائد رود کی که از روی حدس می توان تاریخی برای سرودن آن

فرض کرد قصیده ذیلست:

ای آنکه غمگنی و سزاواری واندر نهان سرشک همی باری

این قصیده در تعزیت و تسلیت گفته شده و بعضی ابیات آن دلالت دارد بر اینکه

مخاطب شخصی از طبقه ملوک و امر است که در نهان سرشک می بارد و در اظهار مصیبت

خودداری می کند و تجلد بخرج می دهد و شایسته نیست که بی صبری کند و حشمت

و شکوه خود را بشکند و این معنی بصراحت از مطلع و مقطع قصیده بدست می آید:

ای آنکه غمگنی و سزاواری واندر نهان سرشک همی باری

اندر بالای سخت پدید آرند قر و بزرگواری و سالاری

و باره ای ابیات می رساند که شخص در گذشته مقام مهم داشته و جهان بمرگ او

آشفته شده و ماه گرفته و جهان در حجاب ظلمت رفته و چنین معانی در شعر عاده

اختصاص دارد بسلاطین و امراء بزرگ و بر مبنای این حدس تصور می رود که این قصیده

در مرگ اسماعیل بن احمد (۲۹۵)، و یا قتل احمد بن اسماعیل (۳۰۱) منظوم گردیده

و خطاب شاعر متوجه است با احمد بن اسماعیل یا نصر بن احمد. و اگر بخاطر بیاوریم که

نصر بن احمد هنگامی که بیادشاهی رسید هشت ساله بود (زین الاخبار، ص ۲۵) و

نصائح حکیمانۀ استاد را که از حدفهم طفلی در آن حدّ از سن بیرونست در نظر گیریم؛

شاید توانیم گفت که چکامۀ استاد خطابست با احمد بن اسماعیل و در تعزیت بمرگ پدر

او احمد بن اسماعیل است که الحق شایسته بود در حق وی بگویند:

از بهر آن کجا نبرم نامش ترسم ز سخت انده و دشواری

ابری پدید نی و کسوفی نی بگرفت ماه و گشت جهان تازی
و بنا بر این قصیده مذکور سال ۲۹۵ (بنا بر فرض راجح) و یا در سال ۳۰۱ (بنا بر
فرض مرجوح) سروده شده، ولی این استنباط مبتنی بر حدس و قیاس است و بدینجهت
آنها یا قید احتیاط و در آخر همه اشعار مورد بحث یاد می کنیم.

اکنون با اجازه حضار محترم درباره جنبه شاعری استاد سمرقند بی بحث می-
پردازیم و پیش از این که بدین مبحث وارد شویم چند نکته را درخور توجه میدانیم:
نخست آنکه استاد رودکی بدون هیچگونه شك کور مادرزاده بوده و هرگز
جهان و صور حسی را بچشم ظاهر مشاهده ننموده است. و این مطلب امر و زبرای بنده
مسلم است و در آن هیچگونه شك ندارم.

اما در خطابه‌یی که سال ۱۳۰۸ ایراد کردم درین باره شك داشتم، بلکه از روی
قرائن و شواهد چند ترجیح دادم که او در آخر عمر کور شده است و آنله‌یی که اقامه
کردم عبارت بود از:

۱- تصریح شاعر باینکه اشیارا می بیند و اسناد فعل «دیدن» بخود و داشتن
چشم در اشعار ذیل:

پویک دیدم بحوالی سرخس نام انسانی و مطنگ فرنگی بسر برده بابر اندرا
چادر کی دیدم رنگین بر او رنگ بسی گونه بر آن چادرا
(فرهنگ اسدی، طبع طهران، ص ۲۷۰)
در راه نشابور دهی دیدم بس خوب انگشبه اوران عدد بود ونه مره
(همان کتاب، ص ۴۳۱)

همیشه چشمش زی زلفکان خوشبو بود

همیشه گوشش زی مردم سخندان بود

که در تذکره هفت اقلیم و مجمع الفصحا تمام این قصیده مذکور است.

۲- گفته حمید الدین ابو عبدالله محمود بن عمر نجاتی نیشابوری در کتاب
بساتین الفضلاء و رپا حین العقلاء که شرح تاریخ بمینی است بنا بنقل منینی در شرح

خود بر تاریخ یمنی: «وقد سمل (ای الرود کی) فی آخر عمره.»
 ۳- وجود تشبیهات حسی از مفرد و مرکب و تمثیلات دقیق حسی که تنها کسی می‌تواند آنها را گفته باشد که بچشم خود اشیاء را ببیند.
 با تکیه بدین دلایل گفتم که رود کی مدتها چشم داشته و جهان را می‌دیده و در آخر عمر کور شده و علی‌التحقیق وقتی که کلیده و دمنه را بنظم می‌آورده یعنی میانه سالهای ۳۲۳-۳۲۶ قادر بر دیدن و خواندن نبوده بقرینه گفته استاد فردوسی در باره نظم کلیده و دمنه پس از ترجمه کردن آن بیارسی دری:

گزارنده بی پیش بنشانند همه‌نامه بر رود کی خواندند
 پیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین در آکنده را

(شاهنامه، طبع بروخیم، ج ۸ ص ۲۵۰۶)

چه ازین سخن مستفاد میشود که ترجمه کلیده و دمنه را بر رود کی خوانده‌اند و او خود نمی‌توانسته است آن کتاب را بخواند و این بیکی از دو صورت ممکن است فرض شود: یا آنکه استاد سمرقند سواد خواندن نداشته که فرضی است مضحك و نزدیک بمحال، و یا آنکه بسبب نداشتن چشم در آن هنگام از نعمت خواندن و مطالعه محروم بوده که امریست درخور قبول و مطابقت با قرائن و شواهد دیگر.
 ولی امر و زمیخواهم یکی دیگر از اشتباهات خود را که قطعاً ناشی بوده است از قلت بحث و اعتماد بر دلایل بالتسبه ضعیف مرتفع سازم. و از اینرو عرض می‌کنم که چند روز پیش برای آنکه از روی استقصای کامل تر این خطابه را ایراد نمایم ب فکر افتادم که استاد سمرقند و اشعار او را با شاعر ایرانی دیگر که او هم کور مادر زاد بوده و از شعر اعتنازی گوی ایرانی کهر بوده است مقایسه کنم و آن شاعر ابو معاذ بشار بن برد است (مقتول سال ۱۶۸) پس از مطالعه دیوان وی و اشعاری که در آغانی (طبع بولاق، ج ۳، ص ۷۳-۱۹) بدون نسبت داده شده و جمعاً در مواضع مختلف بشصصد بیت بالغ میشود، متوجه شدم که مرکب خطایی عظیم گردیده‌ام و آنچه را نباید دلیل شمرد بعنوان دلیل آورده‌ام و اینک در توضیح اشتباهات خود می‌گویم که:

باتفاق همه مؤرخین و ادبا بشار بن برد کور مادرزاده بوده و هرگز چشم بجهان نگشوده، چنانکه از اصمعی (عبدالملك بن قریب متوفی ۲۱۶) نقل می کنند که: «ولد بشار اعمی فما نظر إلى الدنيا قط». (آغانی طبع بولاق، ج ۳، ص ۲۲) و ثعالبی در ثمار القلوب (طبع مصر، ص ۱۷۵) در ذیل «عین بشار» گوید: کان اعمی اکمه لم يبصر شیئا قط. و بشار خود نیز بدین مطلب اشاره نموده و گفته است:

عمیت جنینا والذکاء من العمی فنجئت عجیب القلب للظن موثلا

(مقدمه دیوان بشار، طبع مصر، ص ۱۰)

و از این جهت شبیه است با استاد سمرقند که ابو حیان توحیدی او را اکمه خوانده است (الهوامل والشوامل، طبع مصر، ص ۸۰) چنانکه بیاید. و با اینهمه پس از تمیج اشعارش که در آغانی نقل شده و دو مجلد دیوانش که بطبع رسیده ملاحظه شد که او نیز ادعای رؤیت می کند و حتی اینکه هرگز بفکر خواننده نمیرسد که گوینده این اشعار و آورنده این تشبیهات و تمثیلات حسی دقیق از آنکاه که پای بر بسیط خاک نهاده چشم نداشته و نابینا بجهان آمده و رفته است. و ما برای اثبات مطلب نمونه‌یی از آنچه شاعر در آن مدعی رؤیت شده (بمعنی بچشم دیدن نه دانستن و اندیشیدن و یا بخواب دیدن) ذکر می کنیم:

یا حسنہا یوم تراءت لنا مکسورة الطرف باغضاء

(دیوان بشار، طبع مصر، ج ۱، ص ۱۱۴)

سقط النقاب فراقنی اذ راح قرطاه و قلبه

(همان کتاب، ص ۱۷۰)

تسارق عمرافی الرداء صباية بعینک منها حاشک و حلیب

اذا زرت اطلالا بقین علی اللوی ملأ نك من شوق وهن عذوب

- وَنَمَّتْ عَلَيْكَ الْعَيْنُ فِي عِرْصَاتِهَا سر اتر لم ينطق بهن عَرِيب
(همان کتاب ، ص ١٨٣)
- الْأَحْيَى ذَا الْبَيْتِ الَّذِي اسْتَنْظَرًا إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا بِكَيْتِ الْيَصْحَبِي
(همان کتاب ، ص ١٨٧)
- أَنْتِ الَّتِي تَشْتَفِي عَيْنِي بِرُؤْيَتِهَا وَهَنْ عِنْدِي كَمَا غَيْرُهُ شَرُوب
(همان کتاب ، ص ١٩٧)
- حَمَيْتْ بِهِ عَيْنِي وَعَيْنَ مَطِيئِي لَدَيْدَا الْكُرَى حَتَّى تَحَلَّتْ عَصَائِبُهُ
(همان کتاب ، ص ٣٠٩)
- لَقَدْ نَظَرَ الْوَشَاةَ إِلَى شَرَارَا وَ مِنْ نَظَرِي إِلَيْهَا مَا اسْتَفَيْتُ
وَقَالُوا قَدْ تَعَرَّضَ كَيْ يَرَاهَا وَ مَاذَا ضَرَّهَمْ مِمَّا رَأَيْتُ
(همان کتاب ، ج ٢ ، ص ٥)
- تَرَانِي عَائِشَا حَتَّى أَرَى عَبْدَةَ فِي الْبَيْتِ
(همان کتاب ، ص ١٦)
- يَا مَنْظَرًا حَسَنًا رَأَيْتُهُ مِنْ وَجْهِ جَارِيَةٍ فِدَيْتُهُ
لَمَعَتْ إِلَيَّ تَسْوَمُنِي لَعِبَ الشَّبَابِ وَقَدْ طَوَيْتُهُ
(همان کتاب ، ص ٢٤)
- تَأْنِي نَظَرِي فِيهَا وَمِلْيَا وَ تَأْنِيَّتِ
(همان کتاب ، ص ٢٨)
- فَلَمْ تَرَعِينِي مِثْلَ عَيْشِ سَرَقْتُهُ وَلَا مِثْلَ حَسَادِي عَلَى السَّرِقَاتِ
(همان کتاب ، ص ٤٣)

- أَرْقُبُ الْبَدْرَ كَيْ أُرَى وَجَهَ بَدْرٍ مَتَوَجِّجٍ
(همان کتاب، ص ۷۳)
- وَادِعُ قَوْمِي بِأَمِّ عَمْرٍو فَاثْنِي
مُسْتَهَامَ النَّهَارِ مَرْتَفِقَ اللَّيْلِ
- رِيعِبَ شَفِيتِ مَنِي قَرَا حَا
لَوْ تَعَزَّى بِالصَّبْرِ عَنكَ اسْتِرَاحَا
(همان کتاب، ص ۱۲۴)
- أَسْلَمْتَنِي عَيْنِي إِلَيْكَ وَ قَالَتْ
أَنَا بِالْفَوَادِ وَالْعَيْنِ مَنِي
(همان کتاب، ص ۱۲۶)
- الْعِيْ بِهَا النَّجْمِ وَ مَا رَغَبْتِي
لَمْ نَنْبَسِطْ فِيهِ إِلَيَّ مُجْرَمِ
(همان کتاب، ص ۱۳۹)
- فَلَمْ تَرَعَيْنِي مِثْلَهَا يَوْمَ أُعْطِلْتِ
سَوَى حَلِي خَلْخَالٍ وَقُرْطٍ وَمِعْضِدِ
(همان کتاب، ص ۲۰۸)
- وَأُرَى الْبَصِيرَةَ أَشْرَقَتْ
و تَزَيَّنْتَ لِلْقَا الْمَجَاسِدِ
(همان کتاب، ص ۲۵۴)
- وَلَقَدْ رَأَيْتَ بِهَا الْخِرَاءِ
يُدَيِّتُصِلُنَّ إِلَى الْخِرَاءِ
(همان کتاب، ص ۲۴۳)

فسارقت اصحابی المکبین نظرةً إلى غادة لم تستتر بالولائد

(همان کتاب، ص ۲۶۲)

نظرت بحوضی هل اراك فلم اصب بعینی سوی الجرعاء والابلق الفرد

(همان کتاب، ص ۳۱۲)

كان عینی تراها فی مجاسدها اذا رأیت رسوم الدار والنادی

(همان کتاب، ص ۳۱۹)

حتی اذا بعث الأذین فراقنا ورأیت من وجه الصباح خدودا

(همان کتاب، ص ۳۳۰)

ولقد اقول لقافلین رأیتهم بقفا المسالیح یقسمون قصیدا

(همان کتاب، ص ۳۳۷)

واین سی مورد است که شاعر در آنها مدعی رؤیت و نظر و داشتن چشم شده و هیچگونه تأویلی در آنها راه ندارد. و این دو مجلد که اشعار یاد کرده را از آن استخراج کرده‌ام، قسمتی از دیوان شاعر است تا حرف دال و بقیه دیوان تا آخر حرف یا هنوز بدست ما نرسیده و معلوم نیست که چند مورد دیگر در بقیه دیوان می‌توان یافت که نظیر اشعار فوق شاعر در آنها از دیدن و چشم داشتن سخن گفته است، باینکه همه ادبامتفقند که این شاعر ایرانی نژاد تازی گوی کور مادر زاد بوده است. و سبب وجود اینگونه تعبیرات همانا آنست که شاعر در بیان مقاصد و اظهار معانی ناچار است که بر وفق روش معمول و تعبیر متداول سخن بگوید و عرف و عادت را رعایت کند و چگونه ممکن است که شاعر یا نویسنده چیزی را وصف کند و تشبیه و تمثیل بیاورد و در ضمن گفتار بگوید که من ندیده‌ام یا نتوانم دید. بلکه مقتضای بلاغت و سخن آوری آنست که با انواع مختلف بیان از تأکید و تأخیر و تقدیم و استفاده از مقدمات خطابی و شعری خویش را در محل اعتماد و ثقت قرار دهد تا شنوندگان بگفتارش دل دهند و باور دارند. علاوه

بر آنکه عالم شاعر جز عالمی است که مادر آن زندگی می‌کنیم او جهانی دارد زنده و لبریز از حالت و ذوق، عالمی که در آن همه چیز از حیات بهره دارد و گویا و شنواست تا بدانجا که سنگ و کلوخ نیز گوش و چشم دارند و زبانان و زبان آورند.

گذشته ازین وصف «یویک» در شعر استاد سمرقند طوری نیست که احتیاج بدیدن داشته باشد، بلکه از راه گوش و طریق استماع نیز چنان وصفی صورت پذیراست. زیرا در بیت اول از شنیدن آواز یویک سخن رفته که احتیاج بگوش دارد و شاعر کرو ناشنوا نبوده و در بیت دوم از تعدد الوان گفتگو می‌کند ولی انواع رنگ و کیفیت وجود آنها را در چادر رنگین یانن یویک وبال و پرش تعیین و وصف نمی‌نماید. و شاید همین عدم دقت خود شاعری باشد بر اینکه شاعر بوسیله شنیدن از دیگران قطعه وصف یویک را سروده زیرا این مقدار از وصف نیازمند بدیدن نیست و این نکته از مقایسه گفته استاد سمرقند در صفت یویک با اشعار منوچهری فی المثل در توصیف کبک بخوبی روشن می‌گردد و اینک نمونه‌ی از شعر منوچهری:

کبک پوشیده بتن پیرهن خنجر کبود	کرده با قیر مسلسل دو بر پیرهن
در دامن کوه کبک شبگیران	در رفت بهم برقص با کدری
بر پیر بکشید هشت الف یا نه	از بی قلمی و یا ز بی خبری
بر پیر الفی کشید نتوانست	خمیده کشید الف ز بی صبری

که با اندک تأمل بی‌می‌بریم که اینگونه توصیف جز بوسیله دیدن میسر نمی‌گردد. و همچنین بیت: «در راه نسا بور... الخ» چنان وصفی نیست که دیدن موصوف ضرورت داشته باشد. و بیت: «همیشه چشمش... الخ» نظیر تعبیرات بشار برداست در ابیاتی که نقل کردیم و آنرا نسخه بدلی نیز هست (همیشه دستش... الخ) که در آن صورت از بحث ما خارج است.

آمدیم بدلیل دوم یعنی وجود تشبیهات و تمثیلات حسی در شعر رودکی که در نقض آن باز با شعار بشار بن برد تشبیهات شکفت انگیز و تمثیلهای دقیق که در شعر او آمده تمسک توان کرد. و همین معنی در اشعار وی مایه حیرت ادبا بوده و اصمعی

گفته است: ولد بشار اعمی فمانظر الی الدنیا قطّ و کسان یسببه الاشیاء بعضها ببعض فی شعره فیانی بما لا یقدر البصراء ان یأتوا بمثله فقیل له وقد انشد یوما قوله :

کأنّ مُشار النَّقَعِ فَوْقَ رُؤُسِنَا وأسیافنا لیل تهاوی کوا کبّه

ما قال احد احسن من هذا التشبيه . فمن أين لك هذا و ام ترالدنیا قطّ ولا شیئاً فیها. فقال ان عدم النظر بقوی ذکاء القلب و یقطع عنه الشغل بما یمنظر الیه من الاشیاء فیتوفر حسه و یدکو قریحته» اغانی ، طبع بولاق ، ج ۳ ، ص ۲۲.

و تعالی در نمار القلوب نیز بچیره دستی بشار در فن تشبیه اشاره می کند (نمار

القلوب طبع مصر ، ص ۱۷۹)

و همچنین در آثار ابوالعلاء معری که در سقّ چهار سالگی بسبب آبله از نعمت بینایی محروم گردیده، تشبیهات حیرت آور و بسیار دقیق موجود است. و این نوع توانایی در فن تشبیه و ابداع مضامینی که بر پایه رؤیت حسی قرار دارد یکی از جهات تقدّم و برتری و نبوغ استاد رود کی و بشار بن برد است که ظاهراً از راه مسموعات و با استفاده از محفوظات خود اینگونه معانی نادر و بدیع و تشبیهات شکفت و نو آیین در شعر خود آورده اند.

و در باره دلیل سوم و گفته نجاتی « قد سمل فی آخر عمره » می گوئیم که حمیدالدین نجاتی کتاب بساتین الفضلا را که عبارت مشار الیهادر آن مندرجست نخست بسال ۷۰۹ تألیف کرده و پس از عرض آن بر علامه شیرازی قطب الدین محمود، متن تاریخ یمینی را در شرح گنجانیده و با شرح الفاظ تألیف کتاب را بسال ۷۲۱ یعنی ۳۹۲ سال پس از وفات رود کی با تمام رسانیده است. و بنا بر این روایت او که معلوم نیست از روی چه مأخذی نقل شده، برابری نمیکنند با گفته ابوزراعۀ معمری جرجانی از معاصرین وی :

اگر بدوات با رود کی نمی مانم عجب ممکن سخن از رود کی نه کم دانم
اگر بکوری چشم او بیافت کیتی را ز بهر کیتی من کور بود نتوانم

و سخن دقیقی که نزدیک بزمان رودکی بوده است :

استاد شهید زنده بایستی و آن شاعر تیره چشم روشن بین

و اشاره استاد طوس در شاهنامه که پیشتر مذکور افتاد و تصریح ابوحنیفان توحیدی (متوفی ۲۰۱) در الهوامل و الشوامل که کتابیست مشتمل بر سوالات وی از ابوعلی مسکویه که این هر دو قریب العهد استاد سمرقند و در نقل و تحقیق مسائل دقیق و محتاط بوده اند بدینگونه «قیل للروادکی و کان أکمه وهو الذی ولداعمی کیف اللون عندک؛ قال مثل الجممل» (الهوامل والشوامل، طبع مصر، ص ۸۰)

و معلوم است که داستان کوری رودکی اشتهار داشته و گرنه لازم بود که ابوعلی مسکویه در جواب ابوحنیفان این مطلب را تکذیب کند و در معرض رد قرار دهد نه اینکه نکته برای دقت ذهن عمیان بر تراشد.

و چون جهت ترجیح روایت نجاتی دلیل اول و دوم است که از روی قرائن درست آنها را نقض و جرح نمودیم، دیگر با وجود نصوص یاد شده و اشاره ناصر خسرو و تصریح عوفی در ابواب الانباب، مجالی برای قبول روایتی که مأخذش معلوم نیست و ۳۹۲ سال بعد از مرگ رودکی قید شده باقی نمی ماند. و شاید این روایت از ملاحظه دلیل اول و دوم و عدم توجه بضعف آنها بوجود آمده و وجه جمعی است که میان آنها این دو نظر (کوری و بیتابی رودکی) از پیش خود ساخته اند.

نصّور میکنم با تقریر این مقدمات حاجت نداریم که برای توجیه عبارت نجاتی بگوییم که شاید رودکی اسماعیلی مذهب بوده و بدین جهت در آخر عمر او را کور کرده و بچشمش میل کشیده اند. چه بر گراییدن استاد بمذهب اسماعیلیان، دلیلی از روایات و یا قرینه‌یی از اشعار خودش بدست نداریم و تنها چیزی که ممکنست این اندیشه را بذهن بیاورد، بیتی است که از معروفی بلخی نقل کرده اند :

از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی

زیرا تصور می‌رود که مقصود رودکی خلیفه علوی است که بر مذهب اسماعیلیان

بوده و ظاهرأ (فاطمی) کنایه است از عبیدالله مهدی (متوفی ۳۲۲) یا پسرش ابوالقاسم محمد ملقب به القائم (متوفی ۳۳۴) که همعصر استاد سمرقند بوده‌اند و از ائمه مذهب اسماعیلی بشمار می‌روند و خلفاء علوی را که سرسلسله آنان عبیدالله مهدیست فاطمی نیز می‌گفته‌اند. و ما میدانیم که طریقه اسماعیلیه بوسیله ابو عبدالله شعرانی و محمد بن احمد نسفی در ماوراءالنهر انتشار یافته و عده بی از رجال دولت سامانی از قبیل حسین بن علی مرو رودی و بروایتی نصر بن احمد بدان مذهب گرویده بودند. و چه عجب اگر رود کی نیز بدین عقیدت گرویده و اصول مذهب اسماعیلی را پذیرفته باشد.

و ضعف این اندیشه ازینجا معلوم میشود که «فاطمی» لفظی است عام و اطلاق

میگردد بر مهدی موعود که بعقیده شیعه اثناعشریه امام دوازدهم و فرزند امام حسن عسکریست (عجل الله تعالی فرجه) و سایر فرق شیعه و صوفیه نوع دیگر معتقد بوده‌اند. و ابن خلدون فصلی بعنوان: «فی امر الفاطمی و ما ینذهب الیه الناس فی شأنه» دارد که در آن عقائد مختلف شیعه و صوفیه را نقل کرده است (مقدمه ابن خلدون، طبع بولاق، ص ۲۶۰) و در آخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم که مقارن غیبت صغری است، توجه بامر مهدی و امام زمان بسیار بوده و عده بی خویش را مرتبط با امام زمان معرفی می‌کرده‌اند. و ابو زید احمد بن سهل بلخی (۳۲۲-۳۳۴) از متکلمین بزرگ و ادباء بنام و دبیر احمد بن سهل و دوست ابوالقاسم کعبی (متوفی ۳۱۹) و شهید بلخی (متوفی ۳۲۵) بطلب امام بیغداد مسافرت کرده و چند گاهی بمذهب شیعه متمایل بوده است (معجم الادباء، طبع مصر، ج ۳، ص ۷۴).

و همچنین فرقه زیدیه در امامت فاطمی بودن را شرط می‌دانند و در تعریف امام می‌گویند: کَلَّ فَاطِمِيَّ عَالَمٍ زَاهِدٍ شَجَاعٍ سَخِيٍّ خَرَجَ بِالْإِمَامَةِ، بِكُونِ إِمَامًا وَاجِبِ الطَّاعَةِ سِوَاءِ كَانُ مِنَ أَوْلَادِ الْحَسَنِ أَوْ مِنَ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ. (ملک و نحل شهرستانی، طبع مصر، در حاشیه الفصل فی الملک و الاهواء و النحل، ص ۲۰۷) و بهمین مناسبت بشار بن برد در مدح ابراهیم بن عبدالله بن الحسن ملقب به «النفیس الزکیة» که از ائمه زیدیه محسوب است می‌گوید:

من الفاطميين الدعاة الى الهدى چهار او من يهديك مثل ابن فاطم

(اغاني، طبع بولاق، ج ۳، ص ۲۹)

و بروز کاراستاد سمرقند، مذهب زیدیه درمازندران و خراسان، رواج داشته و بسیاری از علما و رجال پیروی آن مذهب اختیار کرده بودند. و بنا بر این از روی همین مصراع: «کاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی»، که معلوم نیست در چه موردی گفته شده، بضرر قاطع حکم نمیتوان کرد که رودکی بمذهب اسماعیلی گرویده یا گرایش داشته است. علاوه بر آنکه نکبت و قتل عام اسماعیلیان در آخر عهد نصر بن احمد (سیاستنامه، طبع طهران، ص ۱۶۶)، یا اوائل سلطنت نوح بن نصر (۳۴۳-۳۳۱) واقع شده (الفهرست طبع مصر، ص ۲۶۶) و در آن هنگام رودکی وفات یافته بود و وجود نداشت تا چشم او را بسبب آنکه اسماعیلی بوده میل بکشند.

دوم - کثرت اشعار که بگفته عوفی «صد دفتر بر آمده» هر چند مقدار اشعاری که ممکنست در دفتر بنویسند مجهولست و اگر هر دفتری را بطور متوسط و بقیاس دفترهای مثنوی پنج هزار بیت فرض کنیم، مجموع شعر رودکی بالغ میشود بپانصد هزار بیت. و اگر دفترهای شاهنامه را مطابق نسخ چاپی و بعضی نسخ خطی که در چهار دفتر مرتب ساخته اند، معیار دفتر بگیریم، شعر استاد از یک میلیون متجاوز میشود، چه هر دفتر شاهنامه حاوی بیش از دوازده هزار بیت است (تقریباً) و این عدد نزدیک است باحصاء رشیدی از شعراء قرن ششم که شعر استاد را «سیزده رصدهزار» یعنی یک میلیون و سیصد هزار بر شمرده است. و بر فرض دوم و نیز بر فرض اول این مقدار از شعر بزبان پارسی و تازی هیچکس از شعراء نگفته است. راجع بمیزان شعر رودکی در خطابه‌یی که بسال ۱۳۰۸ ایراد کردم و در بحث از تاریخ ادبیات که همان سال در دانش سرای عالی (آنوقت دارالمعلمین عالی) تقریر نمودم و آن مباحث جزو انتشارات «مؤسسه وعظ و خطابه» در سال تحصیلی ۱۳۱۷-۱۳۱۶ بطبع رسیده شك کرده و گفته‌ام که نسبت این اندازه شعر با استاد مبالغه آمیز و گفته عوفی و رشیدی نزدیک بمحال است.

اما اکنون با حفظ اصل عقیده خود می گویم که در رد روایت عوفی واحصاء رشیدی هم راه اسراف و مبالغه نباید پیمود. چه آنکه رشیدی سمرقندی از موطن استاد برخاسته و در همان سرزمین می زیسته و از شعراء قرن ششم است و در این قرن هنوز دیوان اشعار استاد سمرقند پایمال حوادث نشده و هنوز شهرت و تداول داشته است، بدلیل آنکه سماعانی که هم در این قرن میزیسته درباره رودکی چنین می گوید:

«الشاعر الملیح القول السائر دیوانه فی بلاد المعجم» و با شهرت دیوان^۱ و اطلاع مردم از کم و کیف اشعار رودکی سخت دور است که شاعری استاد مانند رشیدی سخنی ناپخته و ناسنجیده بگوید و در مقام استدلال بپرتری شاعر ما راه گزاف و مجال گیری. دیگر آنکه بشار بن برد مطابق نقل ابوالفرج در اغانی (طبع بولاق، ج ۳، ص ۲۳) دوازده هزار قصیده پرداخته و اگر هر قصیده را بطور متوسط سی بیت بگیریم، شعرا و میرسد سیصد و شصت هزار بیت و این مقدار نزدیک است بفرض اول ما در باب گفته عوفی و با ملاحظه آنچه گفتیم در رد روایت عوفی و سخن رشیدی سمرقندی عمل با احتیاط اولی است.

سوم - آنکه شاعر ما در آغاز رواج و شیوع شعر گفتن بزبان پارسی پدید آمده و وقتی شعر سرایی آغاز کرده است که هنوز زبان آماذگی تمام برای اسالیب گوناگون سخن و اوزان عروضی نداشته و کسانی که پیش از وی شعر پارسی سروده اند جزبیتی چند بیادگار نگذاشته اند.

چهارم - زبردستی در انواع شعرا از قصیده و قطعه و غزل و مثنوی و رباعی (که شمس قیس اوزا مخترع این شکل و نوع شمرده است، المعجم، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۰۵) و فنون سخن از مدح و هجا و وصف و نسیب و تشبیب و حکمت و تحقیق و اینکه در هر يك از این انواع و اقسام نمونه های بسیار دلاویز و فصیح از وی بدست داریم که در حد اعلائی فصاحت و بلاغت قرار دارد.

۱- اشارات سوزنی سمرقندی باحوال و داستانهای رودکی بر این مطلب شاهد دیگر است.

حضار محترم! ملاحظه فرمایید کسی که از مادر نابینا متولد شود و جهان را در زیر پردهٔ ظلمتی هول انگیز و تیرگی سهمناک بیابد و جز از راه گوش و گفتار دیگران شکل و رنگ و هیأت و دیگر صفات اشیا را ادراک نکند آنگاه در دقت و وصف و تشبیه و تمثیل مانند دیده و روان بسیار هوشمند نکته سنج زودباب، منظره بسازد و دقیقترین وصفها را در شعر بیاورد و توقد ذهن و بار بک اندیشی او بجایی برسد که بگوید:

آن عقیقین میی که هر که بدید از عقیق گداخته شناخت
 هر دو بک گوهرند لیک بطبع این بیفرد و آن دگر بگداخت
 نابسوده دودست رنگین کرد ناچشیده بتارک اندر ناخت

آیا جز و نوابغ روزگار شمرده نمیشود؟

علاوه بر این در شعر او معانی فلسفی از قبیل:

جان گرامی پیدر باز داد کالبد تیره بمادر سپرد

که اشاره است بعقیده حکما در تأثیر آباء علوی و بازگشت جان بعالم غیب و افلاک و تأثیر و حالت انفعالی چهار عنصر و امتهات سفلی و رجوع اجزاء بدن پس از انحلال ترکیب بدانها، و مضامین و افکار مذهبی مانند:

این جهان پاک خواب کردار است آن شناسد که دلش بیدار است

که مناسب است بمضمون حدیث: الدنيا كحلهم الزائم (احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه طهران، ص ۸۱) و مثل:

بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار بسا کسا که بروز تو آرزو مند است

که مناسبت دارد با حدیث: انظروا الی من هو دونکم ولا تنظروا الی من هو فوقکم (احیاء علوم الدین، طبع مصر، ج ۲، ص ۱۵۹).

و قطعهٔ ذیل:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه باخر بمرد باید باز

که نمونهٔ کاملیست از وعظ مذهبی و نصیحت با سلوب رجال دین، دلالت دارد بر اطلاع وی از عقاید حکما و افکار مذهبی و سلوب معمول در این دوروش، و کیست

که بتواند جزالت و ایجاز و حسن استدلال و قدرت اقناع و قوت منطق را در گفته او انکار کند :

رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد بود آنچه بود خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی کیتی را کیتی است کی پذیرد همواری

و خود نظم کلیله و دمنه که استاد فردوسی آنرا می‌ستاید با تنوع مطالب آن گواهی روشن بر چیره زبانی و سخن آرایبی رود کی تواند بود .

گذشته از اینکه او چند مثنوی دیگر با وزنهای مختلف سروده و پیداست که طبع روان و سحر آفرین او درین نوع از شعر هم سخت بنیرو بوده است .

با ملاحظه این مقدمات قطعاً حضار محترم با استادان گذشته حق می‌دهند که رود کی را بعنوان « استاد سمرقند » و یا « استاد » یاد کرده‌اند و نیز بما حق خواهند داد اگر او را « پدر شعر فارسی » بنامیم .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی